

آندره ژید

داستایفسکی

(از روی نامه‌هایش و شش سخنرانی درباره او)

ترجمه سیروس ذکاء

انتشارات ناهید

تهران، ۱۳۹۸

داستایفسکی از روی نامه‌هایش

(۱۹۰۸)

هیکل عظیم «تالستوی» هنوز هم افق را فرا گرفته است. اما – همچنان که در مناطق کوهستانی پیش می‌آید که هر قدر از آن دورتر شویم، بلندترین قله که پشت قله مجاورش مخفی است، دوباره از بالای نزدیک‌ترین قله ظاهر می‌شود – شاید از هم‌اکنون برخی از متفکران پیشرو، ظاهر شدن و بزرگ‌تر شدن «داستایفسکی» را در پشت سر «تالستوی» غول‌آسا مشاهده می‌کنند. اوست که هنوز قله نیمه‌مخفی و گره مرموز این سلسله است و برخی از سخاوتمندترین روده‌ها از آن سرچشمه می‌گیرند و اروپا می‌تواند امروزه عطش‌های تازه خود را از آن سیراب سازد. نام اوست و نه «تالستوی» که باید در کنار «ایبسن»^۱ و «نیچه» قرار گیرد که به اندازه آن‌ها بزرگ و شاید هم مهم‌ترین این سه نفر است.

حدود پانزده سال پیش که آقای «وُگونه»^۲ کار نیک معرفی ادبیات روس را

۱. Henrik Ibsen (۱۸۲۸-۱۹۰۶)، نویسنده نروژی که نمایشنامه‌های او جنبه فلسفی و اجتماعی دارد و معروف‌ترین آن‌ها «دشمن مردم» و «خانه عروسک» است.
۲. اوژن وُگونه (Eugene Vogue)، نویسنده فرانسوی که از سال ۱۸۷۱-۱۸۸۲ در وزارت امور خارجه فرانسه خدمت کرد و منشی سفارت در «سن پترزبورگ» بود. کتاب او به نام «رُمان روس» در ۱۸۸۶ منتشر شد و سهم بسزائی در شناساندن نویسندگان قرن نوزده روسیه به فرانسویان داشت. این نویسندگان در آن زمان در فرانسه چندان شناخته نبودند.
(مترجم)

به فرانسویان با آوردن کلیدهای آهنین آن بر روی سینی نقره فصاحت خویش انجام داد، وقتی که به نام «داستایفسکی» رسیده بود، از آداب‌ندانی این نویسنده، از خوانندگان معذرت خواسته و علی‌رغم اعتراف به نوعی نبوغ در او، با مراعات محدودیت‌های مؤدبانه و ناراحتی حاصل از وجود آن همه افراط کاری و غرابت در کار او، از خوانندگان طلب عفو کرده و اعتراف کرده بود که «از فهماندن این دنیا به دنیای ما مایوس است.» و پس از بررسی مفصل نخستین کتاب‌های «داستایفسکی» که به نظرش، اگر نه خوشایند، دست‌کم قابل تحمل بودند بررسی خود را در کتاب «جنایت و مکافات» متوقف ساخته و به خوانندگان که مجبور بودند حرف او را به علت اینکه در آن موقع تقریباً هیچ‌یک از کتاب‌های «داستایفسکی» به فرانسه ترجمه نشده بود، باور کنند، خاطر نشان کرده بود که «قریحه» «داستایفسکی» با این کتاب از پیشرفت باز ماند.» و با اینکه «چندبار کوشید بال و پری بگشاید اما در دایره‌ای از مه‌آلودگی و ابهام و در آسمانی هر لحظه مشوش تر دست و پا می‌زد.» سپس، بعد از معرفی ظاهرالصلاحی از رُمان «ابله»، از کتاب «جن زدگان» به عنوان «اثری درهم برهم و بد ساخته شده و اغلب مضحک و آکنده از نظریه‌های مرموز عرفانی» و از «یادداشت‌های روزانه» به عنوان «سرودهایی تیره و تار و غیر قابل تحلیل و بحث و انتقاد» سخن گفته و با سکوت درباره رُمان «شوهر ابدی»^۱ و «روح زیرزمینی» نوشته بود که «من در مورد رُمانی با عنوان «رشد» چیزی نگفتم که بسیار نازل‌تر از کتاب‌های قبل از خود است» و با جسارتی بیشتر افزوده بود «در مورد «برادران کارامازوف» هم سر شما را به درد نمی‌آورم که به گفته عموم، عده بسیار کمی از روس‌ها توانسته‌اند این داستان بی‌پایان را تا آخر بخوانند.» و سرانجام نتیجه گرفته بود که «کار من باید محدود به این باشد که توجه خواننده را به این نویسنده که در آنجا مشهور و در اینجا تقریباً ناشناخته است معطوف دارم و به سه قسمت (?) در آثار او

۱. که به نظر ادیب موشکاف «مارسل شوآب Marcel Schwab» شاهکار «داستایفسکی» به‌شمار می‌رود. (نویسنده)